

خداجویی فطری آدمی؛ بررسی و مقایسه آراء اندیشمندان معاصر اسلامی

f.ramin@qom.ir

f.akbarzadeh7070@gmail.com

فرح رامین / دانشیار گروه فلسفه دانشگاه قم

فاطمه اکبرزاده نجار / کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم

پذیرش: ۹۷/۴/۲۳

دریافت: ۹۶/۱۲/۱۹

چکیده

«فطرت»، امری تکوینی و جزئی از سرشت انسان است که به بعد روحی و معنوی او مربوط می‌شود. در وجود این فطرت الهی، که زمینه‌ای برای خداجویی و خداشناسی فطری است، در میان متفکران اسلامی اختلافی نیست. به نظر می‌رسد، اختلاف بر سر چگونگی راهکارها، و روش‌ها، در اثبات فطرت و ویژگی‌های امور فطری و رابطه آن با دین است. از این رو، تقریرهایی متنوع و تا حدی متفاوت در آثارشان وجود دارد. این مقاله، با روش توصیفی - تحلیلی بر آن است که با استناد به دیدگاه اندیشمندان معاصر اسلامی، که برگرفته از قرآن و سنت الهی است، به اثبات وجود فطرت و جایگاه آن بپردازد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اندیشمندان اسلامی، برای وجود فطرت در آدمی، از راهکارهایی همچون شهود باطنی و عرفانی، شواهد تاریخی و تجربی، ادله عقلی و نقلی استفاده کرده‌اند که مهم‌ترین آن، استدلال عقلی است و سایر راهکارها تأییدی بر آن محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فطرت، امام خمینی، آیت‌الله مصباح، علامه طباطبائی، آیت‌الله شاه‌آبادی، شهید مطهری، آیت‌الله جوادی‌آملی.

مقدمه

یکی از چالشی‌ترین مباحث انسان‌شناسی در طول تاریخ، بحث درباره وجود فطرت و سرشت انسانی است که از این رو، منشأ دیدگاه‌های مختلف و متنوعی نیز گردیده است. به‌طور کلی، طبیعت و سرشت انسانی، عنوانی است که «حکایت از ویژگی‌ها و خصوصیات می‌کند که یک انسان به طور طبیعی و در بدو تکون و خلقت خویش داراست» (واعظی، ۱۳۸۸، ص ۶۶).

ازدیرباز این سؤال مهم وجود داشته که آیا انسان از آغاز تولد، فطرت و سرشت دارد و یا فاقد آن است؟ آیا اندیشمندان اسلامی در باب اثبات وجود فطرت در آدمی از روش‌ها و راهکارهای یکسانی بهره برده‌اند؟ چه خصوصیات و ویژگی‌های خاصی برای امور فطری در نظر گرفته و اثبات نموده‌اند؟ مقصود از فطرت دینی چیست؟ و دارای چه ویژگی‌هایی است؟

همه اندیشمندان معتقدند که نظریه فطرت از آغاز تاکنون، به عنوان نظریه انسان‌شناختی دینی، انسان‌شناختی فلسفی - عرفانی و نظریه روان‌شناختی و معرفت‌شناختی مطرح بوده و در آثار متعددی از آن بحث شده است. برخی از جامعه‌شناسان و فلاسفه اگرستانسیالیسم، داروینیسم، مارکسیسم و نیز حس‌گرایان مانند لاک، هیوم و... انسان را فاقد سرشت و فطرت دانسته، معتقدند: هیچ نیاز و گرایش ذاتی در درون انسان وجود ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۱؛ مطهری، ۱۳۶۸، ص ۲۴۲؛ همو، ۱۳۶۶، ص ۱۸۷) و پنداشته‌اند که انسان از آغاز تولد، ماده‌ای بی‌صورت، خام و صفحه‌ای سفید و بی‌رنگ است و آمادگی دارد که عوامل زیستی، محیطی و اجتماعی او را شکل دهند. بنابراین، انسان موجودی پذیرنده و عوامل بیرونی سازنده شخصیت اوست؛ خبری از بن‌مایه‌های فطری و درونی در او نیست (ملکیان، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۲۵ و ۱۰۲؛ مطهری، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۴۷۵).

از نظر قرآن کریم و روایات، انسان دارای فطرت و سرشت است. در نهاد او، معرفت‌های دینی و تمایلات فطری وجود دارد که نیمی از سرشت او، فطرت طبیعی و نیمی دیگر فطرت الهی است (بهشتی، ۱۳۷۸، ص ۹۵ و ۱۱۸).

فیلسوفان و دانشمندان معاصر مسلمان، با تمسک به قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام و آراء قدمای پیشین، که برگرفته از کتاب و سنت الهی است، انسان را موجودی برخوردار از فطرت می‌دانند.

چنین باور دارند که هرچند انسان در آغاز تولد ساخته و پرداخته به دنیا نمی‌آید، اما پایه‌ها و بنیان‌های بینشی و گرایشی او، به صورت ساختاری و ذاتی در آن نهاده شده و شئون و ابعاد وجودی او، با ترکیبی خاص و توانایی‌های ویژه و جهت‌دهی مشخصی نهادینه شده است. بنابراین، فطرت از اصلی‌ترین سرمایه‌های انسان به‌شمار می‌رود (ابن‌سینا، ۱۳۹۱، ص ۶۵ و ۶۳؛ سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۶؛ صدرالمآلهین، ۱۳۶۰، ص ۲۰۵؛ همو، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۴۳؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۹۲ و ۱۳۰؛ مطهری، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۴۷۵؛ جوادی آملی، ۱۳۷۶؛ مصباح، ۱۳۸۶، ص ۲۶ و ۴۷). همچنین عرفا از «فطرت» با نام عشق تعبیر کرده‌اند. عشق الهی را فطری همه انسان‌ها می‌دانند و همه دریافته‌ها، تفسیرها، سیر و سلوک‌ها و راه و رسم‌های عرفانی را بر مبنای حب الهی و فطری بودن آن دانسته‌اند؛

توحید، معاد و تحلیل نظام آفرینش را بر این اساس استوار ساخته‌اند. ضرورت و اهمیت فطرت، بدین دلیل است که نقش اساسی در تعیین جایگاه انسان در هستی دارد. اثبات و نفی فطرت، بر همه ابعاد وجودی انسان تأثیرگذار است. همه جهت‌گیری‌های معرفتی انسان، فرع بر بینش و گرایش فطری و پیشینی اوست. فطرت، ویژگی ذاتی انسان است که زمینه هدایت تکوینی او را در قلمرو شناخت‌ها و گرایش‌ها فراهم می‌کند. از این رو، در فلسفه و فرهنگ و معارف دینی جایگاه ویژه‌ای دارد و می‌توان گفت: از حیاتی‌ترین مسائل معارف اسلامی است. نقش فطرت برای سایر شئون شخصیت انسان، به گونه‌ای است که از آن به «ام‌المسائل همه معارف» تعبیر شده است (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۳). می‌توان گفت: شخصیت و هویت انسانی انسان، به فطرت‌های انسانی اوست و نوع حرکت و تکامل وجودی انسان، به مایه‌های اولیه وجود او بستگی دارد (همان، ج ۱۵، ص ۱۴۸). بین فطرت و بسیاری از مسائل انسان‌شناسی، در دو جنبه بینش‌ها و گرایش‌ها تلازم و ارتباط برقرار است که بدون اعتقاد به فطرت، جهت‌گیری و حرکت انسان در این زمینه‌ها بکلی دگرگون خواهد شد. آنچه این پژوهش را از سایر پژوهش‌ها ممتاز می‌سازد، روش مقایسه‌ای و تطبیقی این مقاله است که آراء متفکرانی همچون امام خمینی علیه‌السلام، آیت‌الله شاه آبادی، شهید مطهری، آیت‌الله مصباح، علامه طباطبائی و آیت‌الله جوادی آملی را با یکدیگر مقایسه می‌کند.

۱. مفهوم‌شناسی واژه فطرت

حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰).

براساس معنای لغوی دوم، از فطرت «انسان مانند سایر مخلوقات سرشته به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص و رفع نیازهای خود راهنمایی می‌کند. این هدایت تکوینی و عام برای همه موجودات ثابت و مشترک است؛ یعنی هر موجود یا مخلوقی بنا بر خلقت و فطرت خود، برای نیل به غایت معینی، به ابزار و قوای خاصی مجهز شده‌است: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰). طبق این آیه، سعادت نوع بشر منوط به پیمودن مسیر خاصی است که همان دین الهی است. بدین ترتیب، خداوند زمینه‌های پذیرش آن را در نهاد انسان فراهم کرده است که این زمینه، هدایت‌گر فطرت و نحوه آفرینش است: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۸۷)؛ مقصود از فطرت الهی، که خدای متعالی مردم را بر آن مفضور فرموده، حالت و هیئتی است که خلق را بر آن قرار داده که از لوازم وجود آنها و از چیزی‌هایی است که در اصل خلقت، خمیره آنها بر آن مخمر شده است. فطرت الهی از الطافی است که خدای تعالی آن را به انسان اختصاص داده و دیگر موجودات یا اصلاً دارای این‌گونه فطرت‌هایی که ذکر شده نیستند، یا ناقص‌اند و یا بهره کمی از آن دارند (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۳). در قرآن واژه‌های «صِبْغَةَ اللَّهِ»، به معنای رنگ خدا و «حنیف»، به معنای خداجو، در شبکه مفهومی فطرت بیان شده است. برخی از مفسران، آنها را معادلی برای فطرت دانسته‌اند. ولی قرآن کریم فطرت را به معنای بینش شهودی انسان به خداوند معرفی می‌کند؛ یعنی خداوند به مشاهده چشم سر درک نمی‌شود، بلکه قلوب با حقایق ایمان او را مشاهده می‌کنند (شاه‌آبادی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۶). به هر حال، اصطلاح «فطرت» با در نظر گرفتن ریشه لغوی آن، بر «ویژگی‌ها و صفاتی که در اصل خلقت و آفرینش انسان وجود دارد» دلالت می‌کند. بدین ترتیب، امور فطری «اموری حقیقی و اصیل‌اند که چه به طور بالقوه و چه به شکل بالفعل، در روح نهفته و کیفیت خود آن هستند و فرع و تابع گرایش یا شناخت دیگری نیستند.» (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۷، ص ۲۰۲).

۲. فطرت از منظر وجود شناختی

اندیشمندان معاصر اسلامی، بر وجود فطرت در آدمی از راهکارها و

فِطْرَتِ بَرِّ وَ زَن «فِعْلَهُ»، از ریشه «فطر» مشتق شده و به معنی شَقْ، پاره کردن، شکافتن است؛ مانند بذری که شکافته می‌شود، و سنبله از آن بیرون می‌آید و از قشر جدا می‌گردد (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۳۵۰). همچنین این واژه به معنای آفرینش، سرشت، ابداع و اختراع و صفتی است که هر موجودی در آغاز خلقتش داراست (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱، ص ۱۷۱۷۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۴۰؛ ابن‌اثیر، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۴۵۷؛ شرتونی‌الخوری، ۱۹۹۲، ص ۹۳۳). از آنجا که وزن «فِعْلَهُ» در زبان عربی، بر نوع و کیفیت دلالت می‌کند؛ معنای فطرت، یا نوعی از شکافتن است یا نوعی از آفرینش، اگرچه معنای دوم مشهورتر است. راغب اصفهانی در باب ماده فطر می‌گوید: «فطرت ايجاد کردن و ابداع کردن خلق است توسط خداوند، به گونه‌ای که برای انجام فعل خاصی مناسبت داشته باشد» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۴۰). در اصطلاح، «فطرت» عبارت است از: جریان طبیعی و قانونی نیروهایی که در انسان به وجود می‌آید. بنابراین، برای هریک از نیروهای غریزی و روانی، فطرتی وجود دارد که جریان طبیعی و منطقی آن نیرو می‌باشد (جعفری، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۴۱).

در میان اندیشمندان مسلمان، برخی به معنای لغوی اول تأکید دارند. چنانچه همسو با آیت‌الله طالقانی، فطرت را در معنای خلقت اشیا، که دائماً در حال سیورورت، شکافتن و تکامل هستند، مورد توجه قرار می‌دهند (سیاهپوش، ۱۳۵۹، ص ۵۵). برخی نیز همچون شهید مطهری، علامه طباطبائی، آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله مصباح، بیشتر بر معنای دوم تأکید می‌کنند (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۱۸ و ۱۹؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۶۷ و ۱۸۶؛ ج ۷، ص ۲۷۰؛ جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۴؛ مصباح، ۱۳۸۶، ص ۳۶). چنان‌که علامه طباطبائی بیان می‌کند: «فطرت اساس و بناء نوع و به معنای ايجاد و ابداع می‌باشد»، یعنی طبق این فطرت یا آفرینش خاص، انسان به سوی شیوه خاصی از زندگی، با غایتی مشخص، گرایش داشته و به سمت آن هدایت شده‌است. مراد از این شیوه خاص همان دین الهی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۸۶). فطرت انسان، امری بالقوه است که اگر تحت شرایط خاصی قرار بگیرد از مرحله قوه و استعداد درآمده و در جهت شناخت عقاید حق و اعمال صالح به مرحله فعلیت می‌رسد (همان، ج ۷، ص ۲۷۰). آیه فطرت، دلیل اصلی دیدگاه اندیشمندان مسلمان است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ

– شواهد تاریخی و تجربی: با مراجعه به تاریخ زندگی انسان و جوامع بشری در هر زمان و مکان و با هر اندیشه و فرهنگی، این حقیقت به دست می‌آید که همه انسان‌ها و همه افراد در هر زمان و مکان به گونه‌ای، به خدا گرایش داشتند و او را پرستش می‌کردند و یا به عدالت و صداقت و امانت گرایش داشتند. بنابراین، می‌توان استنباط کرد خداشناسی، خداپرستی، عدالت و صداقت فطری از لوازم وجود انسان است. با اینکه اختلاف افراد، خواسته‌ها، مأنوسات، آراء، اندیشه‌ها و عادات در هر چیزی حتی احکام عقلیه تأثیر می‌گذارد. اما در امور فطری تأثیری ندارند و همه افراد با هر رأی و اندیشه، گرایش به امر فطری دارند (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۰؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۵).

– عرفانی: هریک از افراد بشر، به کمال مطلق عشق می‌ورزند و آن را می‌خواهند و می‌جویند؛ هرچند در مصداق خیر و کمال اختلاف دارند، هر کسی به چیزی دل می‌بندد، حتی اگر آن شیء یک موجود موهوم باشد. با این حال، هر کس هرگاه مرتبه بالاتری از مطلوب و محبوب خود را در چیز دیگر پنداشت، جان و دل او از محبوب و مطلوب فعلی منصرف و به دیگری، که کامل‌تر است، متوجه می‌شود. وقتی به آن کامل‌تر رسید، به اکمل از آن متوجه می‌گردد. بلکه آتش عشق، سوز و اشتیاق او افزون می‌شود و جان و دل انسان، در هیچ مرتبه از مراتب مطلوب، در هیچ حدی از حدود متوقف نمی‌شود. این امر، در شوق و زیبارویان، ثروت‌خواهان، قدرت‌خواهان و علم‌طلبان وجود دارد. همه افراد بشر در هر رشته و در هر طریقه‌ای، به هر مرتبه‌ای از مطلوب و محبوب خود برسند، اشتیاق آنها به کامل‌تر از آن تعلق می‌گیرد. این شوق همچنان در حدی متوقف نمی‌شود. این امر، یعنی دریافت درونی تک‌تک آدمیان، نشان می‌دهد که بالفطره دل انسان متوجه کمالی است که نقص ندارد. عاشق جمال و کمالی است که عیب ندارد و علمی که در آن جهل نباشد و قدرت و سلطنتی که عجز همراه آن نیست و حیاتی که موت نداشته باشد. بالاخره، عشق به کمال مطلق، معشوق همه است. این عشق به کمال مطلق، تنها چیزی است که می‌تواند عطش سیری‌ناپذیر انسان را سیراب کرده، به کمال مطلق برساند (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۲ و ۱۸۴).

امام خمینی^ع بر این باور است که خداوند سرشت و فطرت همه موجودات را با عشق خود ساخته و سامان داده است. تمامی

منابع متعدد و متفاوتی بهره گرفته‌اند که می‌توان آنها را به پنج گروه مهم تقسیم نمود:

– **شهود باطنی**: یکی از راه‌های بهره‌مندی از هدایت فطری، رجوع به اعماق جان خویش و گوش دادن به ندای دل است، به‌ویژه هرگاه اعتماد و توجه او به اسباب مادی و هدف‌های مجازی و کمال‌های محدود منقطع شود، انسان با تأمل و اندیشه در گرایش‌های خود، درمی‌یابد که هیچ‌یک از امور طبیعی و لذت‌های حیوانی، نمی‌توانند نیازهای او را اقیانوس کند. از این‌رو، در درون خویش، مطلوب حقیقی خویش و راه رسیدن به آن را می‌جوید و به خوبی گرایش و کشش ذاتی به سوی مبدأ آفریدگار و مالک مدبر و نجات‌بخش و دوست‌داشتنی خود را می‌یابد. چنان‌که هرگاه در موقعیت خطرناک و وضعیتی قرار گیرد که هیچ تکیه‌گاهی نیابد، از درون، عاملی او را به سوی پناه بردن و استمداد از خدا و لذت بردن از خلوت و ارتباط با او دعوت می‌کند. این امر نشان‌دهنده آن است که احساس امنیت و مشغول شدن به اسباب ظاهری و غفلت از علت‌العلل و تنظیم و تدبیرکننده عالم آفرینش، موجب خمود و گند شدن فعالیت‌های فطری می‌شود. بدین لحاظ، با بریده شدن از این اسباب و ابزار، حس درونی و فطرت خداجویی او بیدار و فعال می‌شود و توجه و ایمان به خدا، با اخلاص و التجاء خود را نشان می‌دهد. قرآن به این بیداری ذاتی در حالت قطع اسباب مادی در زمان فطرت، نسیان و غفلت و زمان راحتی و امنیت اشاره کرده، می‌فرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت: ۶۵).

خداشناسی و خداگرایی و تسلیم شدن در برابر تدبیر او، نیازمند استدلال‌های عقلی یا علمی نیست و با علم حضوری و شهود فطری، به راحتی می‌توان یار و خدای محبوب و مقصود را یافت. بدین سبب، عارفان، اشراق‌دل و شهود باطنی را بهترین و شایسته‌ترین طریق خداشناسی می‌دانند؛ خدایی که فقط واجب‌الوجود، علت‌العلل، ناظم و خالق و حرکت‌دهنده موجودات نیست، بلکه خدایی که محبوب‌ترین خواسته و یگانه مقصود انسان و رهایی‌بخش و آزادکننده از همه قیود است و با یافتن او، هیچ‌کس و چیزی نمی‌تواند دل انسان را با خود همراه کند و او را صاحب شود (برگرفته از دعای عرفه امام حسین^ع). در این استدلال، خدای فلسفی که واجب‌الوجود یا علت نخستین است، اثبات نمی‌شود، بلکه خدای ادیان ابراهیمی را به تصویر می‌کشد.

شریفه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰) چیست؟ ایشان فرمودند: «فطرتهم جمعاً على التوحيد»؛ تک تک افراد بشر بر توحید سرشته شده‌اند» (کلینی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۲). البته امام خمینی^ع به این نکته اشاره می‌کند که گرچه در حدیث فوق و نیز برخی احادیث، فطرت در آیه شریفه، به توحید تفسیر شده است، اما این بیان مصداق اتم است و منحصر به آن نیست و مصداق دیگر فطرت، چنان که در روایات دیگر آمده است، عبارت از معرفت، اسلام و دین است. بنابراین، فطرت اختصاص به توحید ندارد (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۰). ایشان با استناد به آیه فطرت، حقیقت ولایت را نیز از فطریات می‌داند و به دو دلیل استناد می‌کند:

۱. حدیث امام باقر^ع که فرمود: آیه شریفه «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي...» عبارت از: «لا اله الا الله و محمد رسول الله^ص و علی امیرالمؤمنین^ع ولی الله است. (بحرانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲۶۲). توضیح امام خمینی^ع در این باره این است که ولایت شعبه‌ای و ظلّی از توحید می‌باشد و فطرت بالذات، متوجه کمال اصلی و بالتبع کمال ظلّی است (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۰).

۲. با استناد به آیه شریفه «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۷۹)، سخن از فطرت دل می‌کند که توجه به کمال مطلق دارد؛ کمالی که هیچ‌گونه عیب، نقص، زوال و افول در او نیست. این امر مخصوص حضرت ابراهیم نیست، بلکه هر انسانی خلیل آسا از هر موجودی، که زوال و افول دارد و نقص و عیب در اوست، بیزار است و به سوی کمال مطلق کشیده می‌شود. بی تردید مقصودی جز قبله حقیقی برای عشاق جمال نیست (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۸ و ۴۴). امام خمینی^ع درباره آیه شریفه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین: ۴)، یادآور می‌شود: «حسن تقویم» فطرت توحیدی است که بر نقشه کمال مطلق و جمال مطلق سرشته شده است و از «اسفل ساقین» که احتجاب به طبیعت است، بیزاری دارد (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۷۸).

۲. ویژگی‌های فطرت

برخی ویژگی‌های تحلیلی امور فطری، که تنها با توجه به فطریات و تحلیل آنها، به عنوان امری سرشتی و ذاتی صورت می‌پذیرد عبارتند از:

موجودات و همه ذرات کائنات، از پایین ترین مرتبه تا بالاترین مرتبه، همه حق طلب و حق جویند و هر کسی در هر مطلوبی خدا را طلب می‌کند (موسوی خمینی، ۱۳۶۹، ص ۹۱). وی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: همه پرستش‌ها، ستایش‌ها، حمدها و ثناها از آن اوست. هیچ حمد، ثناء، ستایش و نیایشی برای غیرخدا واقع نمی‌شود؛ زیرا حس پرستش همه انسان‌ها، بدون استثناء فطری و واقعی است که او را به این طرف و آن طرف می‌کشاند و فطرتش او را به دنبال خدا راه انداخته است. البته ممکن است در تطبیق اشتباه کند و به مجاز روی آورد (موسوی خمینی، ۱۳۷۲، ص ۷۱).

– **استدلال عقلی:** انسان موجودی مجرد است. هر موجود مجرد، علت و خالق خود را به صورت حضوری درک می‌کند. در نتیجه، انسان فطرتاً خداشناس است. مراد از «مجرد بودن انسان» به این معناست که آنچه انسانیت انسان و هویت واقعی او را تشکیل می‌دهد و آنچه درک‌کننده داده‌های حسی است، مجرد است؛ یعنی همان که از آن به «روح» تعبیر می‌کنیم، موجودی مجرد (غیرمادی) است و از خصوصیات ماده خالی است. هرچند از ابزار مادی مانند چشم و گوش و... استفاده می‌کند و بر جسم مادی تأثیر می‌گذارد و از آن اثر می‌پذیرد. منظور از «روح»، همان است که شاد یا غمگین می‌شود. همچنین تفکر، استنتاج و اراده نیز پدیده‌های روحی هستند. در توضیح مقدمه دوم باید گفت: از نظر فلسفی معلول، عین ربط به علت خود است. وجودش به وجود علت وابسته است. مانند نسبت شعاع نور به منبع نور، که با قطع اتصال، شعاع نور معدوم می‌شود. چنین معلول مجردی نمی‌تواند غایب از علت باشد و همیشه در محضر علت خود است و در حد خودش عالم به علتش است. در کتاب **نهایة الحکمه** چنین نوشته شده است: «و كذلك العلة حاضرة بوجودها لمعلولها الرباط لها القائم بها المستقل باستقلالها، فهی معلومة لمعلولها علماً حضورياً إذا كانا مجردین و هو المطلوب» (طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۵۹؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۷).

نتیجه این دو مقدمه آن است که انسان فطرتاً خداشناس است. – **ادله نقلی:** یکی از بهترین راه‌ها برای تبیین و اثبات فطرت و شناخت امور فطری، بررسی دلیل نقلی است که با مراجعه به آیات قرآن کریم و روایات معصومان^ع آن حقایق را بازشناسی و تبیین کنیم. امام خمینی^ع در حدیث یازدهم از کتاب **چهله حدیث**، از امام صادق^ع روایت می‌کند هنگامی که از ایشان سؤال شد که تفسیر آیه

می‌تواند امور فطری مانند میل به صداقت و راست‌گویی، انزجار از دروغ و زشتی و... را درک کند.

۶. **متعلق علم حضوری بودن:** انسان نسبت به فطریات درک روشن و معرفت ویژه‌ای دارد، گرچه ممکن است آنها از نظر علم حصولی مورد غفلت قرار گیرند.

۷. **عقلانی بودن:** فطریات با درک و معرفت فکری و عقلی همراهند؛ زیرا انسان از ویژگی عقل و تفکر برخوردار است. از این‌رو، فطریات به دلیل فکری و عقلانی بودن، از ویژگی قداست و ارزش عقلانی برخوردارند (ربانی گلیپانگانی، ۱۳۸۸، ص ۲۲ و ۲۳؛ سیاهپوش، ۱۳۵۹، ص ۵۶؛ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۷، ص ۲۰۲).

۸. **مسئند به خدا:** فطرت به غیر خدا استناد ندارد؛ زیرا بخشنده آن فقط خداست. اگر به انسان استناد پیدا کند، از قبیل استناد به مبدأ قابل است، نه مبدأ فاعلی؛ چون بینش و گرایش انسان متوجه هستی محض و کمال مطلق است. از ارزش حقیقی برخوردار بوده، ملاک تعالی اوست. از این‌رو، تفاوت بین انسان و سایر جانداران بازشناخته می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ص ۲۷ و ۲۸).

۹. **تغییرناپذیری:** بشر در ابتدای آفرینش خود، حیوانی بالفعل و انسان بالقوه‌است؛ زیرا استعدادهای غریزی در او، زودتر شکوفا می‌شود. در ادامه زندگی، به میزانی که در جهت تقویت جهات فراحوانی و حاکمیت بخشیدن به فطرت الهی تلاش کند، از انسانیت بهره بیشتری خواهد برد. در این میان، نکته قابل توجه این است که این گرایش و استعداد فطری در انسان نابود نمی‌شود، گرچه سعادت و شقاوت انسان، در گرو باروری و شکوفایی یا مخفی کردن این حقیقت فطری است: «فَدَّ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۹ و ۱۰)؛ هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است (رجبی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۵). از این‌رو، امور فطری در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در همه انسان‌ها وجود دارد و دگرگونی اجتماعی و علمی و سیاسی، فطرت انسان را دستخوش تغییر و تحول نمی‌کند (حاجی صادقی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۵). قرآن کریم می‌فرماید: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰).

آیت‌الله شاه‌آبادی، با توجه به منابع عقلی و براساس نگاه تفسیری خاص خود به آیات قرآن و احادیث، تفسیر خاصی از برخی ویژگی‌های امور فطری ارائه داده و چند ویژگی دیگر بر آنها

۱. **غیراقتسابی بودن:** تحقق فطریات، به علتی غیر از وجود انسان نیاز ندارد؛ زیرا فرض این است که سرشتی انسانند. پس اگر انسان هست، فطریات هم از ابتدای خلقت با او همراهند. فطرت یک امر تکوینی است؛ یعنی جزء سرشت انسان و غیراقتسابی است. از این‌رو، امام خمینی^ع معتقدند:

احکام فطرت و امور فطری از بدیهی‌ترین بدیهیات به‌شمار می‌آیند و در همه افراد بشر احدی پیدا نمی‌شود که بر خلاف آن باشد. هیچ مسلک، مذهب و اندیشه‌ای نمی‌تواند آن را انکار کند. شما ملاحظه کنید فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلق در طینت و نهاد جمیع افراد بشر از سعید، شقی، عالم و جاهل سرشته شده است و چنانچه تک‌تک افراد بشر بررسی شوند، در تمام سلسله بشر با همه پراکندگی‌ها، اختلاف‌ها و تفاوت‌های فکری، فرهنگی، مذهبی و... یک نفر پیدا نمی‌شود که متوجه کمال و عاشق خیر و سعادت نباشد. بنابراین، احکام فطرت از بدیهی‌ترین امور و از اوضح و وضوح خواهد بود و اگر چیزی چنین نشد از فطریات نخواهد بود (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۷۷).

۲. **ثبات و جاودانگی:** فطریات ثابت، پایدار و جاودانه‌اند؛ زیرا لوازم ذات یک چیز، مانند ذاتیات آن انفکاک‌ناپذیرند.

۳. **همگانی و فراگیر بودن:** فطریات همگانی و فراگیر بوده، کلیت و عمومیت دارند. هر انسانی با هر نژاد، ملیت، منطقه جغرافیایی و زبان فرهنگی با این خاصیت ذاتی سرشته شده است. بدین ترتیب، در آیه شریفه فطرت می‌فرماید: «فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» (روم: ۳۰). امام خمینی^ع تفسیر می‌کند به اینکه اختصاص به طایفه‌ای ندارد و دایره شمولی آن تمام جهان را زیر پوشش خود می‌گیرند. در نتیجه، فطرت از زمان و مکان فراتر بوده و از قلمرو تأثیر عواملی همچون اقتصاد، سیاست و جغرافیا نیز بیرون است.

۴. **فراحوانی و ارزشی:** فطرت به انسان اختصاص دارد و دارای جنبه فراحوانی است. بدین جهت، فطریات، خیر و از فضایل شمرده می‌شود. هیچ‌گاه از شرور ریشه فطری ندارد و اعمال زشت و ناپسند افراد را نمی‌توان به حساب فطرت گذاشت، حتی بدترین و ظالم‌ترین انسان‌ها، براساس آفرینش، عدالت و زیبایی را دوست دارند و ظلم و تعدی را زشت می‌پندارند.

۵. **قابل تجربه:** هر انسانی با رجوع به وجدان و سرشت خویش،

می‌افزایند:

۱. فطرت فارغ از تبدیل: چنانچه در ویژگی‌های تحلیلی نیز اشاره شد، فطرت به واسطه ذاتی بودن، «ثابت» است. آیت‌الله شاه‌آبادی، بر اساس آیه «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» درباره فطرت، به عنوان یکی از لوازم وجود، معتقد است: «لازم شی نفیاً قابل جعل تألیفی نیست» (شاه‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۳۱۵)؛ یعنی:

فطرت از جمله عوارضی نیست که پیش از وجود انسان ایجاد شود و با انسان ترکیب و اضافه شود... به عبارت دیگر، فطرت مصداق انسان است... ضمن اینکه فطرت قابل تبدیل نیست؛ یعنی فطرت در پدیده انسانی همان است که خداوند تعالی در نسخه اولین خلقت انسان مورد عنایت قرار داده است... به این ترتیب جایی برای تصرف قوه خیال و واهمه در امر ذاتی و نهاده الهی باقی نمی‌ماند (شاه‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۵ و ۲۲۷).

از این رو، تفاوت فطرت در انسان‌های مختلف متفی خواهد بود.

۲. فطرت معصوم از خطا: آیت‌الله شاه‌آبادی، بنا بر تفسیر آیات مرتبط با فطرت و توجه به اینکه «کتساب، اختلاف و انقلاب» در آن راه ندارد، فطرت را معصوم از خطا می‌داند. از این امر لزوم تسلیم شدن در برابر آن را نتیجه می‌گیرد (شاه‌آبادی، ۱۳۸۶، ص ۶۵). وی سپس با مطابق دانستن دین با فطرت، پیروی از آن را لازم می‌داند: فطرت در مقتضیات و احکام خود معصوم از خطاست. از این رو، ناگزیر باید بدان ملتزم بود و بدان تسلیم شویم. چنانچه خداوند می‌فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَغْلِبُوا فِيهِنَّ أَنْفُسِكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۳۶)، دین مورد اشاره در این آیه، همان دین مبتنی بر حکم و اقتضای فطرت است (همان، ص ۳۱۶).

بدین ترتیب، عصمت فطرت، به عنوان وسیله هدایت تکوینی، زمینه لازم را برای هدایت تشریحی فراهم می‌کند. هر آنچه که با عنوان هدایت تشریحی بخواهد در مورد انسان به کار گرفته شود، باید هماهنگ با فطرت باشد. چنانچه دستور التزام به فطرت نیز در آیه مربوط آمده است. می‌توان گفت: انسان باید از آنچه که بر فطرتش حجاب اندازد، پرهیز کند. از سوی دیگر، از نظر آیت‌الله شاه‌آبادی

هرآنچه نظام‌مندی و سامان زندگی انسان را در پی داشته باشد، در جهت کمال اوست. اما گاه در این میان، تراحماتی پیش می‌آید. از این نظر، می‌توان فطرت را قطب‌نمایی در نظر گرفت که با افقی که دارد - کمال‌گرایی: خداگونه شدن - می‌تواند معیار رفع تراحمات باشد. از سوی دیگر، کمال نیز بنا به مکان و زمان ممکن است مشکک در نظر گرفته شود و اولویت‌ها مطرح گردند که باز فطرت راهگشاست (همان، ص ۳۲۴ و ۳۲۵).

۳. فطریات عمدتاً جنبه بالقوه و ضعیف دارند: طبیعی و ذاتی بودن طبیعت مشترک، اعم از فطریات و غریزیات، به این معنا نیست که همه عناصر آن، تماماً اموری فعلی، شکل گرفته و شکوفا شده‌اند، بلکه می‌توان سرشت مشترک انسان‌ها را مشتمل بر پاره‌ای استعدادها و قابلیت‌ها دانست که به مرور زمان و با فراهم آمدن شرایط خارجی، به فعلیت رسیده، شکوفا می‌گردد (واعظی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۴). عمده فطریات در ابتدا ضعیف و سپس، بر اثر تربیت و محیط رشد می‌یابند و به منصه ظهور و فعلیت کامل می‌رسند (دقتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۷، ص ۲۰۳). به بیان دیگر، بشر در ابتدای خلقت، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است؛ زیرا استعدادهای غریزی و حیوانی در او، زودتر شکوفا و به فعلیت می‌رسند. در ادامه، هرچه میزان موفقیت او در تقویت جهات فراحیوانی و حاکمیت بخشیدن فطرت الهی در قلمرو وجود خویش بیشتر بشود، از انسانیت بهره بیشتری خواهد داشت (واعظی، ۱۳۸۸، ص ۹۳).

۴. فطرت با تقلید سازگار نیست: از آنجاکه امور فطری، ریشه در ذات انسان دارند و روان انسانی با آنها سرشته شده است، در مقابل آنچه که با آنها همخوانی ندارد، تمایلی از خود نشان نداده، حتی ابراز تنفر و انزجار می‌نماید. چنان که «انسان فطرتاً کمال طلب و متنفر از نقص است» (شاه‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۴۳۴). در نتیجه، «ملزم ساختن فرد به تقلید و پیروی از اصول، امری محال است...؛ زیرا تقلید با فطرت مخالف است، درحالی‌که دین و شریعت مطابق فطرت است» (همان، ص ۳۱۸). در این ویژگی، آیت‌الله شاه‌آبادی به «فطرت کاشفه» نظر دارد که بر اساس آن، تصمیم‌گیری بر اساس درک و نظر درونی است و هر آنچه مخالف یا نامطابق با این درک باشد، مورد قبول قرار نمی‌گیرد.

لازم به یادآوری است که درباره همخوانی میان امور فطری و اموری همچون غضب و شهوت، که شهید مطهری آنها را گرایش‌ها و خواست‌های جسمی می‌نامد (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۶۰ و ۶۱)، باید

پاسخگوی همه نیازهای اصیل و فطری باشد و از آنجا که نیازهای اصیل و فطری پایدارند، شریعت و دین آسمانی هم باید پایدار باشد (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۱۴۳).

اگر فطرت رمز جامعیت و جاودانگی شریعت باشد، لازم است نوعی هماهنگی بین این دو وجود داشته باشد. در واقع، دو نوع هدایت در آفرینش انسان وجود دارد که هر دو، تبلور حکمت الهی است: هدایت تکوینی انسان، که از طریق فطرت انسانی شکل می‌گیرد و هدایت تشریعی خداوند، که توسط وحی و نبوت تحقق یافته است. این دو، کاملاً با یکدیگر همسو و هماهنگ هستند. به بیان دیگر، بذر شریعت در سرزمین مستعد فطرت افشانه شده و در پرتو این دو، سرمایه‌های هدایتی است که درخت وجود انسانی بارور می‌شود. در واقع، سرمایه‌های فطری و تکوینی هدایت، در دو سطح منظمی می‌باشد که یکی برای دیگری بسترسازی می‌کند؛ یعنی فطرت برای نبوت و شریعت بسترسازی می‌کند. از روشن‌ترین دلایل هماهنگی این دو، آیه فطرت می‌باشد: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰). جمله «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»، گویای این حقیقت است که دین ریشه در فطرت دارد و شریعت بر مبنای فطرت استوار است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۹). با این توضیح، به بیان چند هماهنگی بین فطرت و شریعت می‌پردازیم (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۴ و ۲۶؛ همو، ۱۳۶۶، ص ۱۴۳).

۱. دین (شریعت) و فطرت، از مصادیق جهان خلقت می‌باشند و دعوت به توحید پیرامون اسلام و انسان شده است: «قُلْ لِّدِّینِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ...» (اسراء: ۸۸)؛ «إِنَّ الدِّینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» (حج: ۷۳).

۲. شریعت و فطرت، هر دو نور است و ظلمت و بطلان، در هیچ‌یک راه ندارد: «یَوْمَ لَا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعَىٰ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بَایْمَانِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتَمِّمَ لَنَا نُورَنَا» (تحریم: ۸).

۳. شریعت و فطرت، هر دو جاودان و ابدی است. به عبارت دیگر، نه دین از بین رفتنی است و نه فطرت زوال‌پذیر، بلکه هر دو باقی به بقای الهی‌اند که فرمود: «لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰).

۴. شریعت دعوت‌کننده به توحید است و نیز فطرت فراخواننده به سوی توحید (وحدت در دعوت).

۵. هم شریعت و هم فطرت، از کلمات الهی‌اند: یکی کلام

گفت: فطرت به جنبه فراحوانی انسان نسبت داده می‌شود. همچنین، در نگاه آیت‌الله شاه‌آبادی، روح نسبت به جسم «رابطه تدبیری» دارد (شاه‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵ و ۲۰۲)؛ از این رو، تا آنجا که انسان امور حیوانی و گرایش‌های جسمی خود را تابع روح و گرایش‌های فراحوانی و فطری قرار دهد، میان امور فطری، غضب و شهوت ناهمخوانی به وجود نخواهد آمد. با این حال، ممکن است که با تبدیل شدن گرایش‌های حیوانی به ملکه راسخ انسان، فطرت در محاق قرار گیرد (نادری‌نژاد، ۱۳۸۷، ص ۱۲۴ و ۱۲۵). در این حالت، میان فطریات و امور حیوانی تعارض بوجود خواهد آمد. از سوی دیگر، با پیروی از گرایش‌های فطری و حفظ کرامت انسانی، جایگاه شهوات حیوانی نزد فرد، تنزل خواهند یافت.

۳. فطرت دینی

براساس آنچه گذشت، بسیاری از اندیشمندان مسلمان، انسان را فطرتاً خداجو می‌دانند و بر این باورند که فطرت انسان، او را به دین رهنمون می‌سازد. برای نمونه، شهید مطهری معتقد است: انسان گرایش‌هایی به طرف خداوند دارد؛ گرایش‌هایی که از متن خلقت او پدید آمده و به انسان ارتباط پیدا می‌کند. این نگاه شهید مطهری که در پرتو نظریه فطرت شکل گرفته است، ثابت می‌کند که خاستگاه دین به بیرون از انسان برنمی‌گردد، بلکه در درون انسان جای دارد (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۴). آنچه در این بین مشترک است این است که فطرت آفرینش ویژه انسان است و مشترک در میان همه انسان‌هاست (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۴؛ مصباح، ۱۳۸۶، ص ۳۶). حال اگر انسان فطرتی ثابت و مشترک داشته باشد، برای رشد و شکوفایی آن، به یک برنامه ثابت و مشترک نیازمند است. از این رو، از نظر شهید مطهری، قرآن به ادیان قائل نمی‌باشد، بلکه به یک دین فرامی‌خواند. وی می‌فرماید:

در قرآن هیچ وقت دین جمع بسته نشده است؛ چون دین فطری است، راه است و حقیقتی در سرشت انسان است. انسان‌ها چندگونه آفریده نشده‌اند و همه پیامبران تمام دستوراتشان بر اساس بیدار کردن حس فطری است؛ حس فطری و فطرت انسانی چندگونه تقاضا ندارد (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۲۶). از این رو، از فطری بودن دین، می‌توان رمز جامعیت و جاودانگی دین آسمانی را دریافت؛ چراکه دین باید

تشریحی و دیگری کلام تکوینی.

۶. شریعت و فطرت، هر دو حق می‌باشند: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» (مائده: ۴۸) و «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» (تغابن: ۳). باید توجه داشت که فطرت، یکی از مصادیق خلقت است.

۷. فطرت همگانی و جهانی است. شریعت نیز همگانی و جهانی است. فتح و ظفر در نهایت، از آن شریعت و فطرت است که حاکمیت و زمام بشر را به عهده خواهند گرفت.

۸. وجود فطرت در انسان، مخالف آزادی نیست. نزول شریعت نیز با آزادی منافات ندارد، بلکه هر دو بر اثبات آزادی و آزادی انسان دلالت می‌کنند.

۹. رجوع به فطرت بر سبیل حقیقت، همانا رجوع به سوی شریعت می‌باشد. چنان که رجوع و ایمان به شریعت، بر صراط حقیقت، همان رجوع و ایمان به فطرت می‌باشد که مؤمن و عارف به شریعت، مؤمن به فطرت و مؤمن به فطرت، مؤمن به شریعت می‌باشد.

۱۰. هر کس به اندازه افکار و اندیشه‌های خود، از شریعت و وحی بهره‌مند خواهد شد و همچنین هر کس به اندازه آگاهی‌ها و تأملات خود، فطرت خویش را شکوفا می‌سازد: «ان هذه القلوب اوعیة فخرها اوعاها» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۱۳۹).

۱۱. وجود شریعت در متن نهاد حیات بشری ضروری است. همچنین فطرت در کانون زندگی انسان، ضرورت دارد که این نیاز از سوی انسان به شریعت و فطرت، خود ذاتی و حقیقی است.

۴. ابعاد یا انواع فطرت

در اینجا به تبع نگاه متفاوت هریک از اندیشمندان اسلامی نسبت به معنا و مفهوم فطرت، فطرت به‌انواع و اقسام مختلفی تقسیم می‌شود. فطرت دارای دو بعد بینشی (شناخت بوده‌ها و نبوده‌ها) و گرایش (گرایش بایدها و نبایدها) است. مقصود از شناخت و گرایش فطری، آن نوع شناخت‌ها و گرایش‌هایی است که اولاً، اکتسابی نباشند. ثانیاً، همگانی و عمومی باشند. آیت‌الله جوادی آملی، فطرت شناختی آدمی را به دو بخش «تصورات» و «تصدیقات» تقسیم می‌کند. تصدیقات خود بر دو دسته‌اند:

۱. تصدیق‌هایی که بر اثر شدت وضوح، برهان‌پذیر نیست (اولیات)؛ مانند قضیه امتناع اجتماع یا ارتفاع دو تقیض.

۲. تصدیق‌هایی که گرچه برهان‌پذیرند، ولی بر اثر وضوح نیازی

به‌اقامه برهان بر آن نیست (بدیهیات). مانند: کل از جزء بزرگ‌تر است. همچنین ایشان معتقدند: تصور اطراف فضایی فطری نیز می‌تواند فطری باشد. نظیر تصور مفهوم وجود شیء. پس «ادراک فطری» اختصاص به تصدیق ندارد، بلکه تصور نیز می‌تواند فطری باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۵۸۵۷). ایشان در جایی دیگر، منظور از «فطری بودن» بعضی از مفاهیم حصولی و تصدیقات را اکتسابی نبودن آنها دانسته‌اند، می‌فرماید: «ذهن بشر به محض رسیدن به مرحله ادراک، بعضی از مفاهیم را با اندک توجهی می‌فهمد و در فهم آنها نیازمند به فراگیری نیست. بنابراین، فطری و غیرفطری معادل با بدیهی و غیربدیهی (کسبی) است (همان، ص ۶۴).

شهادت مطهری نیز امور فطری را به دو بخش تقسیم می‌کند: الف. ادراکی: «فطریات ادراکی»، بدین معنا که یا دلیل نمی‌خواهد و یا بدیهی اولی است و یا از قضایایی است که اگر هم دلیل بخواهد، دلیلش همیشه همراه آن است.

ب. گرایش: گرایش‌ها و خواست‌های غیراکتسابی انسان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. خواسته‌های جسمانی؛ ۲. خواسته‌های روحی. منظور از «خواسته‌های جسمی»، تقاضاهایی است که صددرصد وابسته به جسم باشند. مانند غریزه گرسنگی، که یک امر کاملاً مادی و در عین حال غریزی است؛ یعنی ساختمان بدنی انسان و هر حیوانی اقتضا می‌کند که به محض گرسنه شدن، به دنبال غذا برود. اما یک سلسله خواست‌ها و میل‌ها هستند که روان‌شناسان آنها را «امور روحی»، و لذات ناشی از آنها را «لذات روحی» می‌نامند. مثل میل به فرزند داشتن، برتری‌طلبی و قدرت‌خواهی. (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۴۳ و ۴۴). ولی آنچه مسلم است و جای هیچ شکی ندارد، این است که انسان با همه موجودات دیگری که می‌شناسیم، تفاوت‌های زیادی دارد: یکی اینکه، انسان موجودی است که جهان خارج را درک می‌کند. به عبارت دیگر درباره جهان می‌اندیشد. دوم، اختلاف انسان از غیر انسان موجب بروز یک سلسله گرایش‌های خاصی در انسان شده است.

۵. انواع خداجویی فطری از منظر امام خمینی

امام خمینی در مورد انواع فطریات معتقدند که فطرت انسان بر دو قسم است:

- فطرت اصلی یا مخموره غیرمحبوبه: این فطرت، عشق به

- خیر اخلاقی: این گرایش، از مقوله فضیلت است. انسان به صورت طبیعی، به ارزش‌های اخلاقی مانند عدالت و صداقت گرایش دارد. همان‌طور که ضدارزش‌ها را ناپسند می‌داند. در برخی آیات قرآن کریم، به وجود فطرت اخلاقی بشر و گرایش او به خیر اشاره شده است. براساس این آیات، انسان‌ها به‌طور عموم از حس اخلاقی مشترکی برخوردارند و نسبت به اصول اخلاقی، شناخت و آگاهی دارند. این آگاهی اکتسابی نیست، بلکه ریشه در ذات و فطرت آدمی دارد. برخی گمان کرده‌اند که این گرایش به نحوی به گرایش مادی و منفعت‌طلبی بازمی‌گردد. این تصور، تصوری غلط است؛ زیرا اگر هیچ‌گونه منفعت و سود مادی فرض نشود، باز هم انسان به ارزش‌های اخلاقی گرایش دارد. اگر فضیلت‌خواهی به نوعی سودجویی بازگردد، این سود، سود روحی و روانی است، نه مادی (مصباح، ۱۳۸۹، ص ۶۳ و ۷۳). بنابراین، انسان به یک مجموعه چیزها گرایش دارد که منفعت نیست، بلکه فضیلت است، خیر است و خیر عقلانی است. منفعت خیر حسی است، اما فضیلت خیر عقلانی.

- زیبایی و جمال: در انسان گرایش به جمال و زیبایی، به معنای مطلق وجود دارد. حال چه به معنای زیبایی دستی و یا زیبایی آفرینی، که نامش هنر است. هیچ انسانی نیست که از این حس خالی و خارج باشد.

- خلاقیت و ابداع: در انسان این گرایش وجود دارد که می‌خواهد چیزی را که نبوده است، بیافریند و خلق کند. کودک در صورتی که چیزی را خلق و ایجاد کند، شادمان شده و احساس شخصیت می‌کند. البته درست است که بشر برای رفع حوایج زندگی هم به کار صنعت و خلاقیت و ابداع پرداخته است، ولی همان‌گونه که علم وسیله‌ای برای زندگی بوده است، علم هم برای علم بوده است، ابداع و ابتکار نیز چنین است. بنابراین، خلاقیت و ابتکار، جدا از همه فوایدی که ممکن است بر آن مترتب شود، مطلوب بالذات انسان است.

- عشق و پرستش: در انسان زمینه‌ی چیزی وجود دارد که آن را «عشق» می‌نامیم؛ عشق چیزی است مافوق محبت، محبت در حد عادی در هر انسانی موجود است و انواع مختلف نیز دارد. مثلاً، محبت بین دو دوست، محبت‌های معمولی بین همسرها و محبت‌هایی که بین والدین و اولاد است. اما عشق چیز دیگری است. در انسان عاشق، اثر چنین حالتی، خارج شدن از حالت عادی

کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه است که در همه سلسله بشر، از سعید و شقی و عالم و جاهل و عالم و دانی، مخمر و مطبوع است (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۷۶). اگر در تمام سلسله بشر، انسان تفحص و گردش کند، و همه طوایف و اقوام متفرقه در عالم را جست‌وجو کند، یک نفر را نمی‌یابد که به حسب فطرت، متوجه کمال و عاشق خیر و سعادت نباشد و هیچ‌یک از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالک و غیر آن، آن را تغییر ندهد و در آن خلل وارد نیابد (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۲)، بلکه در تمام حرکات و سکنات و زحمات و جدیت‌های طاقت‌فرسا، که هریک از افراد این نوع در هر رشته‌ای واردند، مشغولند، عشق به کمال آن را به آن واداشته، اگرچه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند.

هریک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده و کعبه آمال خود را در چیزی توهم کرده، متوجه به آن شده و از دل و جان خواهان آن است. ولی باید دانست که با همه اینها، هیچ‌یک از آنها عشقشان و محبتشان راجع به آنچه گمان می‌کردند، نیست و معشوق آنها و کعبه آمال آنها آنچه را توهم کردند، نمی‌باشد؛ زیرا هر کس به فطرت خود رجوع کند، می‌یابد که قلبش به هرچه متوجه است، اگر مرتبه بالاتری از آن بیاید، فوراً قلب از اولی منصرف می‌شود و به دیگری، که کامل‌تر است، متوجه می‌گردد. وقتی به آن کامل‌تر رسید، به اکل از آن متوجه گردد (همان، ص ۱۸۳).

- فطرت تبعی: فطرت تنفر از نقص و انزجار از شر و شقاوت است که این مخمر بالعرض است (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۷۶). انسان از هرچه در او نقص و عیب است، متنفر است. پس عیب و نقص مورد تنفر، فطرت است. چنانچه کمال مطلق مورد تعلق آن است (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۵).

۶. متعلقات گرایش‌های فطری

با توجه به آنچه بیان شد، فطرت به «بینشی» و «گرایشی» تقسیم می‌شود. فطرت در بعد گرایشی، شامل انواع زیر است:

- حقیقت‌جویی: از نظر فیلسوفان، حقیقت‌جویی همان کمال نظری است. انسان بالفطره می‌خواهد کمال نظری را پیدا کرده، حقایق جهان را درک کند. بنابراین، چنین گرایشی در انسان وجود دارد و روان‌شناسی نام آن را «حس حقیقت‌جویی» یا «حس کاوش» می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

از دیدگاه اندیشمندان معاصر اسلامی، فطرت یکی از مهم‌ترین اجزای انسان‌شناسی اسلامی به‌شمار می‌رود. در دین مقدس اسلام نیز بر بینش‌ها و گرایش‌های فطری به‌خداوند تأکید شده است. در این پژوهش، گرایش‌ها و نه بینش‌های فطری، آراء اندیشمندان معاصر اسلامی، در باب راهکارها و روش‌های اثبات فطرت در وجود آدمی مورد بررسی قرار گرفت. امام خمینی^ع و *آیت‌الله شاه‌آبادی*، از روش‌های شهود باطنی و عرفانی فطرت را اثبات نموده‌اند و شهید مطهری و *آیت‌الله جوادی آملی*، با به‌کارگیری ادله نقلی، با تکیه بر شواهد تاریخی تجربی به اثبات فطرت پرداختند. علامه طباطبائی نیز با استفاده از استدلال عقلی و ادله نقلی برگرفته از قرآن و سنت الهی، فطرت را اثبات کرده‌اند.

پس از کاوش و مذاقعه در آراء و نظرات متفاوت متفکران اسلامی در باب مباحث وجودشناسی، ویژگی‌های امور فطری از منظر این بزرگان مورد تحلیل قرار گرفت و به این نتیجه رهنمون شدیم که هریک از این اندیشمندان ویژگی‌های خاصی برای امور فطری در نظر گرفته‌اند. از جمله *آیت‌الله شاه‌آبادی* و علامه طباطبائی با توجه به منابع عقلی و بر اساس نگاه تفسیری خاص خود، به آیات قرآن و احادیث، تفسیر خاصی از برخی ویژگی‌های امور فطری ارائه دادند. اگرچه برخی از اندیشمندان ویژگی‌های مشابه در این باب بیان کردند.

موضوع دیگری که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، رابطه دین با فطرت از منظر اندیشمندان اسلامی است. در پرتو نظریه فطرت، ثابت شد که خاستگاه دین فطرت است و شریعت بر مبنای فطرت استوار است؛ زیرا انسان بالطبع خداجوست و فطرت است که انسان را به دین رهنمون می‌سازد.

است. برخلاف محبت عادی، خواب و خوراک را از او می‌گیرد، توجه‌اش را منحصراً به همان نقطه جلب می‌کند؛ یعنی به همان معشوق. و یک نوع تمجد در او به وجود می‌آورد؛ یعنی بیگانگی. او را از همه چیز می‌برد و به یک جا وصل می‌کند. به‌گونه‌ای که همه چیزش او می‌شود، یک چنین حالتی در حیوان مشاهده نشده، این حالت به این شکل مخصوص انسان است (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۲۵-۴۷). از سوی دیگر، معشوق و محبوب‌نهایی انسان، کمال مطلق است. کمال مطلق همان خدای متعال است. بنابراین، عبادت و پرستش خدای متعال، امری کاملاً فطری است و یکی از اساسی‌ترین نیازهای روحی انسان به‌شمار می‌رود (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۹۹).

- جاودانگی: هر انسانی در وجدان و درون خود، وجود این میل را شهود می‌کند. هر فردی تمایل دارد از حیات جاودان برخوردار باشد. تصور فنا و نابودی برای انسان وحشت‌آور است. برخی فلاسفه مسلمان، از جمله فیض کاشانی و صدرالمتألهین، وجود این فطرت در نهاد انسان را، یکی از برترین دلایل بر صحت و حقیقت مسئله معاد و زندگی جاودان می‌دانسته و می‌گویند: «اگر انسان دارای زندگی جاودان و ابدی نبود، چرا دست‌آفرینش، چنین فطرتی را در نهاد آدمی به ودیعت گذاشت. حال آنکه در دستگاه آفرینش و نظام هستی، چیزی گزاف و بیهوده خلق نشده است (شفیعی‌مازندرانی، ۱۳۶۷، ص ۵۵).

- کمال‌جویی: میل به کمال، یکی از اصیل‌ترین امیال انسانی است و می‌توان آن را منشأ و اساس بسیاری از امیال فطری دانست؛ یعنی انسان می‌خواهد سعه وجودی هرچه بیشتری بیابد و علمش، قدرتش، اراده‌اش و حیاتش، همه و همه نامحدود و مطلق گردد. میل به کمال، فقط در انسان اختصاص ندارد، بلکه شامل حیوان نیز می‌شود. آنچه ویژه انسان است، درجه خاصی از این کمال است که در حیوان یافت نمی‌شود. به بیان دیگر، تفاوت میان انسان و حیوان، در حوزه تشخیص مصداق کمال است. حکما و عرفا بر وجود این گرایش فطری تأکید بسیار کرده‌اند.

آیت‌الله شاه‌آبادی در این باره می‌گوید: «اگر ما به فطرت رجوع کنیم، می‌یابیم که او عاشق کمال مطلق است، به‌طوری که اگر به همه حقایق کیهانی آگاه شود، آن را آرزو می‌کند (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۸۱ و ۸۳).

منابع.....

- شیروانی، علی، ۱۳۷۶، *سرشت انسان، پژوهشی در خدائشناسی فطری*، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- صدرالمآلهین، ۱۳۶۰، *تسوهده الربوبیه*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- _____، ۱۳۸۰، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، قم، مصطفوی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۶ق، *نهاییة الحکمة*، چ یازدهم، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۳۹۰، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، پاورقی مرتضی مطهری، تهران، صدرا.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۱۳ق، *اصول کافی*، بیروت، دارالاضواء.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۸، *آموزش عقاید*، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۸۶، *معارف قرآن*، قم، مؤسسه در راه حق.
- _____، ۱۳۸۹، *فلسفه اخلاق*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۱، *فطرت*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۶۶، *فلسفه اخلاق*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۶۸، *مسئله تساخت*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۱، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- ملکیان، مصطفی، ۱۳۷۹، *تاریخ فلسفه غرب*، قم، پژوهشگاه حوزه دانشگاه.
- موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۶۸، *شرح چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۲، *مصباح الهدایة الی الخلافة والولایة*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۷، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۶۹، *سر الصلاة*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نادری نژاد، زهره، ۱۳۸۷، «فطرت الاهیة ادم تجلی اسم اعظم الاهی»، حدیث عشق و فطرت، در: *مجموعه مقالات درباره آراء حکمی معرفتی آیت الله محمدعلی شاه بادی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- واسطی زبیدی، سیدمحمد، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
- واعظی، احمد، ۱۳۸۸، *انسان از دیدگاه اسلام*، تهران، سمت.
- _____، ۱۳۹۰، *سرشت انسانی، انسان شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نهج البلاغه*، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۹۱، *التعلیقات*، مقدمه، تحقیق و تصحیح سیدحسین موسویان، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۴۲۶ق، *النهاية فی غریب الحدیث والاثار*، قم، دارالتفسیر.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۲ق، *البرهان فی تفسیرالقرآن*، بیروت، دارالهادی.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۸، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۶، *فطرت در قرآن*، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۷۸، *حیات حقیقی انسان در قرآن*، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۴، *شریعت در آینه معرفت*، قم، اسراء.
- حاجی صادقی، عبدالله، ۱۳۸۴، «فطری بودن گرایش به دین»، *قبسات*، ش ۳۶، ص ۵۳-۷۴.
- خوری شرتونی، سعید، ۱۹۹۲م، *اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشواره*، بیروت، مکتبة اللبان.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۷، *نقد و بررسی، در ایزراییل سفار، در باب استعداد آدمی*، تهران، سمت.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۳۷، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۸، *فطرت و دین*، تهران، کانون اندیشه جوان.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۰، *انسان شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۷۲، *مجموعه مصنفات*، تصحیح و مقدمه هانری کرین، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سیاهپوش، سیدمحمود، ۱۳۵۹، *آیین فطرت*، قم، جامعه مدرسین.
- شاه آبادی، محمدعلی، ۱۳۸۶، *حدیث عشق و فطرت*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- _____، ۱۳۸۷، *شرح رشحات البحار*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شفیعی مازندرانی، محمد، ۱۳۶۷، *پژوهشی پیرامون فطرت مذهبیه در انسان*، قم، جامعه مدرسین.